

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایشات محقق خوئی ذیل حدیث شرط بود. عرض کردیم ایشان سه بیان دارند. یک بیانشان ذیل بیان شیخ در مساله ی لزوم معاطاة است. آن جا شیخ ادعا کردند که شرط اطلاق دارد و هم ضمنی را می گیرد و هم ابتدائی را می گیرد. محقق خوئی هم فرمودند که ما اطلاقش را قبول نداریم و شرط فقط ضمنی را می گیرد. فرمایش دوم محقق خوئی ذیل فرمایش شیخ در اول خیار است. عرض کردیم که ایشان همراه با شیخ در اول خیار اطلاق را انکار کرد. آن جا شیخ اطلاق را انکار کرد و گفت اطلاقی نداریم و حتی در روایاتی که دیگران به آن ها استشهاد می کنند باز هم شرط در ضمنی استعمال شده است. آن جا محقق خوئی بیان شیخ را نقل کرد و آن را تایید کرد و گفت اطلاقی در کار نیست و بعد هم در مورد دو نکته بحث کرد. ما هم درباره ی آن دو نکته اشکال داشتیم. نکته ی اولی که بحث کردند این بود که اگر ما قبول کنیم شرط یعنی الزام و التزام، بعد هم قبول کنیم که شرط در استقلالی و ابتدائی به کار می رود و الزام ابتدائی هم مصداق شرط است، اگر این دو تا را قبول هم کنیم، باز هم می خواهیم بگوییم که شرط بر بیع صادق نیست. به اصطلاح اشکال صغروی داشتند. بعد وقتی خواستند همین اشکال صغروی را توضیح بدهند، توضیحی دادند که

ما با آن دچار مشکل شدیم. توضیحشان این بود که این شرط در ربطِ ضمنی به کار رفته است. ما عرض کردیم که اولاً شما قرار بود با قبول الزام و التزام بحث کنید. ثانیاً با قبول این که در شرط ابتدائی هم درست است بحث کنید. اما حالا شرط را سراغ ربط بردید نه الزام و التزام! بعد هم آن را سراغ ربط ضمنی بردید! عباراتشان را از جلد 38 موسوعه ی ایشان خواندیم. بعبارۀ آخری گفتیم که شما معنا را از الزام و التزام، سراغ ربط بردید، بعد هم قرار بود با قبول این که شرط در استقلالی هم به کار می رود بگویید در بیع هم به کار نمی رود.

اشکال بعدی ما – که امروز وارد آن می شویم – این است که شما در مساله ی ربط – که فرمایش ایشان را از ذیل رساله ی شروط شیخ در جلد 40 اشاره کردیم – رسماً اعلام می کنید که شرط یعنی ربط و در ربط هم هیچ فرقی بین ضمنی و استقلالی نیست. لذا در نهایت المطاف سؤال ما از ایشان این است که بالاخره شما شرط را ربط می دانید؟ بله! ربط می دانید نه الزام و التزام. بسیار خب؛ حالا این ربط را اعم می گیرید یا به ضمنی مقیدش می کنید؟ دو جا شرط را مقید کرده اید. ذیل بحث معاطاة که شیخ گفته است از جمله ادله ی لزوم معاطاة، حدیث شرط است شما گفته اید خیر! شرط فقط ضمنی است و اطلاق ندارد. در اول خیارات، باز وقتی بحث کرده اید، آخرش می گویند که شرط، ربط است و ربط هم ربطِ ضمنی است.

اما این جا که سر اصل بحث می رسید تصریح می کنید که شرطی که ما داریم می گوییم ربط است و ربط هم اعم از ضمنی و ابتدائی است. مشکلی که ما الان با فرمایشات محقق خوئی داریم این مشکل صغروی است که می خواهیم واردش شویم.

توضیح تفصیلی اشکال کبروی محقق خوئی:

آن جا هم یک بحث کبروی داشتند که یک بخشی از آن را توضیح دادیم. بخش دیگرش ماند. این بخش باقی مانده را هم توضیح دهیم تا وارد بحث صغروی ایشان در رساله ی شروطشان شویم.

خلاصه ی فرمایش محقق خوئی در بحث کبروی این بود که ما اصلاً قبول نداریم از "المؤمنون عند شروطهم" لزوم به عنوان حکم وضعی در بیاید. چون الان بحث سر لزوم بیع و معاطاة است. خاطرتان هست که خلاصه ی بحث این شد که کسانی مثل شیخ و آقای خوئی از حدیث شرط در بحث لزوم استفاده می کنند اما در بحث صحت استفاده نمی کنند. چرا؟ چون معتقدند که این حدیث، لزوم را می تواند برساند - یا به عبارت دقیق تر، شأنیتش را دارد؛ حالا این که می رساند یا نمی رساند محل بحث است - اما اگر لزوم را رساند، از باب دلالت التزامی باید صحت را برساند و چون در معاطاة لزوم تخصیص می خورد و دلالت مطابقی در آن جا به هم می خورد دلالت التزامی هم در مورد معاطاة قائل نیستند. خلاصه این که بحث سر لزوم است.

محقق خوئی می خواهد بگوید شما که می خواهید بگویید از حدیث شرط، لزوم در می آید یعنی می خواهید آن را ناظر به لزوم بدانید یعنی از آن حکم وضعی در بیاورید. در حالی که ما - محقق خوئی - از آن چنین چیزی را نمی فهمیم بلکه ما از آن وجوب تکلیفی و فاء به شرط می فهمیم نه لزوم

وضعی! به خاطر این که این جمله، جمله ی اسمیه ی در مقام طلب است و از آن وجوب در می آید.

تفکیک محقق خوئی بین دلالت آیه ی وجوب وفاء به عقود و حدیث شرط بر وجوب:

بله! از "أوفوا بالعقود" هم وجوب در می آید. ولی آن جا وجوب ناظر به حکم وضعی است چون قرائنی وجود دارد. اما این جا وجوب داریم و قرائنی داریم بر این که این وجوب، ناظر به حکم وضعی نیست بلکه ناظر به حکم تکلیفی است. ایشان خیلی مرتبش می کند و می گوید کسی نیاید بگوید که "أوفوا" هم فعل امر است، شما چطوری از آن لزوم عقود را در می آورید؟ از باب این که ظاهر در وجوب است ولی می گویند لزوم است. حالا عیبی ندارد که از "أوفوا بالشروط" هم وجوب وفاء به شرط در بیاید، اما شما معنای وجوب را لزوم بگیرید. خب چه فرقی بین "أوفوا بالعقود" و "أوفوا بالشروط" هست؟!

محقق خوئی می گوید چون مساله این است که حدیث این جا "أوفوا بالشروط" نفرموده است. نفرموده "الشرط يجب الوفاء به" تا ما از باب مناسبت حکم و موضوع، وقتی عقد و وجوب مطرح می شود، شرط و وجوب مطرح می شود، بگوییم حکم وضعی مد نظر است. ایشان می گوید استنباط ما سازمان دارد. در وجوب وفاء به عقد، مناسبت حکم و موضوع نشان می دهد که مراد از آن وجوب

وفاء، لزوم است. این جا هم اگر وجوب وفاء به شرط بود، بله! مناسبت حکم و موضوع می گفت که وجوب، به معنای لزوم است.

من مدام می گویم که این قضایا را به حمله تبدیل کنید تا درست فهمیده شود. "الشرط يجب الوفاء به"، "العقد يجب الوفاء به" خود عقد نشان می دهد که آن وجوب، تکلیفی نیست. آن درست است. اگر می گفت "الشرط يجب الوفاء به" این درست است. لذا اگر می گفت "أوفوا بالشروط"، "أوفوا بالعقود" که عقد و شرط موضوع شوند، محمول ما هم وجوب باشد، آن موقع مناسبت حکم و موضوع آن را در لزوم می برد. اما این جا که این طوری نیست! این جا دارد می گوید "المؤمنون عند شروطهم". عنوان، عنوان "المؤمنون" یا حداکثر "المسلمون" است. اگر ما گفتیم "المؤمنون عند شروطهم" یعنی وجوب وفاء را بر عنوان "مؤمن" معلق کردیم، این دیگر تکلیفی است. این خودش قرینه بر این است که این جا تکلیف مورد نظر است نه وضع! چون اگر مساله، مساله ی حکم وضعی بود، در حکم وضعی بیع، چه فرقی بین مومن و فاسق و کافر داریم؟! لذا ایشان می فرماید این عنوان "المؤمنون/المسلمون عند شروطهم" مثل آن روایاتی است که می گوید مومنون به وعده وفاء می کنند. این وجوب وفاء به عهد و وعد، شأن مومن است نه شأن فاسق! یعنی بحث تکلیفی است. لذا ایشان می فرماید شما خوب مدلول روایت را در بیاورید. اگر روایت واقعا مثل "أوفوا بالعقود" بود حرفی نداشتیم. "أوفوا" یعنی همه! فرقی نمی کند. این جا هم اگر "أوفوا بالشروط" می گفت، ما این حرف ها را نمی زدیم. اما الان دارد می گوید "المؤمنون/المسلمون/فإن المسلمین عند شروطهم" این ها نشان می دهد که مساله، مساله ی تکلیف است.

تفاوت فرمایش محقق خوئی با فرمایش محقق ایروانی در تفسیر حکم حدیث شرط:

از همین جا من یک نکته ای را به محقق خوئی کمک کنم. از همین جا معلوم می شود که فرمایش محقق خوئی ولو این که از فرمایش محقق ایروانی أخذ شده است اما این طور هم نیست که دقیقاً مانند همان باشد. چون محقق ایروانی هم در حاشیه ی مکاسب چنین فرمایشی دارند و گفته اند که اصلاً این روایت ناظر به یک حکم اخلاقی است نه این که ناظر به یک حکم وضعی برای بیع یعنی لزوم باشد. محقق ایروانی اول کسی است که خواسته است بگوید این روایت اصلاً دلالت بر حکم وضعی ندارد. منتهی محقق ایروانی تعبیری به کار می برد که کأنّ روایت می خواهد یک حکم اخلاقی و یک اولویتی را برای عمل به شرط و وعد و عهد بیان کند. یعنی مسأله را برده سر این که حیثیت اصلاً به وجوب بر نگردد بلکه به یک حکم اخلاقی برگردد. لذا از این جهت با فرمایش محقق خوئی مشترک است که خواسته است با قرینه قرار دادن "المؤمنون" روایت را ناظر به حکم وضعی یعنی لزوم نداند. لذا آدم احساس می کند که محقق خوئی در این تحلیل، تحت تاثیر فرمایش محقق ایروانی هست اما باز هم یک مقداری با فرمایش محقق ایروانی فرق دارد و آن این است که محقق ایروانی تمرکزی سر حیث وجوب نکرده است. محقق خوئی خیلی رسمی و صریح می گوید که این روایت، إخبار در مقام بعث و طلب است و این بعث و طلب، إخباری مثل همان "یصلی" و "یتوضأ" است. یعنی امام دارد خبر می دهد که مسلم است. یعنی دستورش را داده ام و دستور من دارد انجام می شود و من دارم از آن خبر می دهم لذا دلالتش بر بعث، آكد است. وجوب است.

لذا در فرمایش محقق ایروانی یک کسی می تواند اشکال کند که این روایت ظاهر در وجوب است ولی به فرمایش محقق خوئی نمی شود این اشکال را وارد کرد. چون محقق خوئی می گوید مسلم این روایت دالّ بر وجوب است. ولی فرق این وجوب با "أوفوا بالعقود" این است که در "أوفوا بالعقود" مناسبت حکم و موضوع وجوب را سر لزوم می برد و از آن حکم وضعی در می آورد. همه به محقق ایروانی این اعتراض را کرده اند که این روایت ظاهر در وجوب است و شما نمی توانید بگویید که این روایت دالّ بر یک اولویت اخلاقی است! خیر! این دالّ بر وجوب است. محقق خوئی می گوید بله! من این را قبول دارم لذا به من این اشکال را نکنید. من می گویم دالّ بر وجوب است ولی وجوبش تکلیفی است. چرا؟ به خاطر این که قرینه ای در "أوفوا بالعقود" بود و از باب مناسبت حکم و موضوع وجوب را در آن به معنای لزوم می گرفتیم اما این قرینه در "المؤمنون عند شروطهم" نیست. حالا ما این را بعدا بررسی می کنیم تا ببینیم انصافا در حدیث شرط، قرینه قرار گرفتن شرط به عنوان موضوع، مهم تر است یا قرینه قرار دادن مومن و مسلم مهم تر است؟ چون نزاع این است که به خاطر موضوعیت "عقد"، در "العقد یجب الوفاء به" آقایان خیلی راحت فتوی می دهند که ناظر به حکم وضعی است. در حدیث شرط می گویند اگر "أوفوا بالشروط" بود راحت بودیم و می گفتیم "الشرط یجب الوفاء به" وجوب هست اما وجوبش وضعی است. اما این جا چون عنوان مومن و مسلم آمده است لذا باید این را بررسی کنیم که آیا قرینیتش این قدر است که فرمایش آقای خوئی را درست کند؟ و وجوب را تکلیفی کند؟ چون در خیلی از آیات خطاب به مومنین است و احکام هم عمومی هستند. خدا علامه طباطبایی را رحمت کند، خدا صاحب مجمع البیان را رحمت کند؛ در خیلی جاها عناوین ما مومنون است ولی احکام عمومی هستند. این یک بحث دیگری است. این را إن شاء الله به

ایشان عرض خواهیم کرد که می شود از این مشکل راحت شد. اما به هر حال آن اشکالی که به محقق ایروانی می گرفتند به ایشان دیگر نمی شود گرفت. محقق ایروانی می خواست ظهور روایت را در وجوب ساقط کند و بعد روایت را دنبال یک حکم تکلیفی اولویت معنا کند. محقق خوئی سر وجوب ایستاده است ولی وجوب را از ظاهرش به لزوم بر نمی گرداند. این را بررسی خواهیم کرد.

معانی ربط از دیدگاه محقق خوئی:

اما فرمایش ایشان در بحث رساله ی شروطشان، فرمایش روشنی است. ایشان اول خلاصه ی فرمایشات شیخ را بیان می کنند. بعد می گویند آن چه که از تتبع استعمالات و مراجعه به ارتکازات عرفی و ذهنی خودمان برای ما حاصل شده است این است که معنای شرط، ربط است. که این را هم اول بار محقق ایروانی بیان فرموده اند. محقق ایروانی اصرار دارد که شرط یعنی ربط، منتهی ربط دوجور است.

یا ربط تکوینی است مثل آن چیزی که شیخ گفت در علوم معقول به کار رفته است. ربط تکوینی است. ربط تکوینی اعم هم اشکال ندارد. یعنی اعم از سبب و شرط باشد که در عبارات شیخ هم بود. وقتی دو چیز به هم پیوند می خورند، ربط پیدا می کنند، حالا اعم از این که آن شرط اصطلاحی باشد که از عدمش، عدم مشروط لازم می آید اما از وجودش وجود مشروط لازم نمی آید یا این که مقتضی باشد یعنی از عدمش عدم مقتضا لازم بیاید و از وجودش هم وجود مقتضا لازم بیاید. در هر

حال ربط تکوینی است. محقق ایروانی فرموده است که ربط، می تواند ربط تکوینی باشد کما این که در خیلی از استعمالات همین طور است.

ربط می تواند ربط اعتباری و تشریحی باشد. مثل این که شارع مقدس صحت صلاۀ را مشروط به طهارت می کند. یک ربطی بین صحت صلاۀ و طهارت ایجاد می کند. باز هم ربط است. آن صحت با طهارت مرتبط شده است. تا طهارت نباشد، آن صحت حاصل نمی شود. ارتباطی دارند. این ربط هم یک معنا بیشتر نیست. و هر جا این ربط نباشد، آن انتفاء عند الانتفاء حاصل است. ایشان می گوید ربط یعنی همین! این فرمایش محقق ایروانی است.

محقق خوئی یک مصداق سومی هم به این اضافه می کند و می گوید این ربط، می تواند در عالم تکوین باشد، می تواند در عالم تشریح باشد که مثالش همین بود که گفته شد، همچنین می تواند این ربط به یک امر خارجی برگردد که به فعل خود مکلف و شخص به وجود بیاید. ایشان می خواهد یک مصداق سوم برای ربط درست کند. چطوری؟ ایشان می گوید مثلاً من انجام این عمل را با آمدن فلانی مرتبط می کنم. مثل این که نذر کنم. می گویم این صدقه را می دهم وقتی که فلانی بیاید. یعنی دادن صدقه را با آمدن زید مرتبط می کنم. می گویم زید که از سفر برگشت، این کار را می کنم. ایشان می گوید این فعل است. حالا در نذر هست، در عهد هست، در وعد هست. یک نوع ربط را خودم ایجاد می کنم. با فعل خارجی من به وجود می آید. می گوید این هم ربط است دیگر! بین یک چیزی و یک چیز دیگری ربط می دهم. لذا ربط ها می توانند مصداق تکوینی داشته باشند، می توانند مصداق جعلی و تشریحی از سوی شارع مقدس داشته باشند و همچنین می توانند به فعل من مکلف

برگردند. نه این ها تکوینا با هم ارتباط دارند و نه تشریعا با هم ارتباط دارند بلکه من هستیم که آن ها را با هم مرتبط کرده ام. ایشان می گوید در همه ربط، ربط است.

استنتاج اطلاق شرط از معانی ربط:

بعد یک نتیجه ای می گیرند. می گویند اگر این طوری باشد، دیگر اشکالی ندارد که بگوییم ربط هم در ابتدائی درست است و هم در ضمنی درست است. من اگر خیاطت ثوب را به این عمل بیع ربط دادم، خوب ربط است دیگر! اگر خیاطت ثوب را به عقد نکاح ربط دادم، باز هم ربط است. این ضمنی است. اگر صدقه را به مجی زید از باب نذر ربط دادم، ابتدائی است، اشکالی هم ندارد، باز هم ربط است. ایشان می گوید وقتی من می گویم ربط می تواند تکوینی باشد، می تواند تشریحی باشد، می تواند به فعل یک شخص باشد، این فعل یک شخص، که می خواهد ربط را درست کند، می تواند ضمنی باشد و می تواند ابتدائی باشد. لذا به این جا که می رسد این طوری می فرماید:

إذا عرفت ذلك يظهر لك أن الشرط بمعنى الربط لا يختص بالالتزام في ضمن العقود بل يصح اطلاقه عليه كما يصح اطلاقه على الالتزامات الابتدائية...

هیچ اشکالی ندارد و می توانید این ربط را در ابتدائی استعمال کنید و هم می توانید در ضمنی استعمال کنید. همه اش فعل شخص است. لذا آخرش هم می گوید:

و لا نضایق من اطلاقه على الابتدائية كما ذكره شيخنا الانصاري...

چون شیخ در رساله ی شروط، دوباره به همان اطلاق اولیه اش در بحث لزوم معاطاة برگشت. محقق خوئی می گوید اگر به معنای ربط باشد ما حرفی نداریم.

اشاره ای اجمالی به ایرادی دیگر از محقق خوئی به شیخ اعظم:

بعد در بخش پایانی حرفشان - که ما باید جداگانه آن را بررسی کنیم - می گویند ما با معنای عرفی و اطلاق عرفی ربط، می توانیم ربط را بر ضمنی و ابتدائی تطبیق بدهیم. اما آن روایاتی که شیخ به آن ها استدلال کرده است را قبول نداریم. قبول نداریم که در روایات، ربط بر ابتدائی تطبیق داده شده باشد. شرط بر ابتدائی تطبیق پیدا نکرده است. حالا این را بعدا بحث می کنیم چون خیلی ها با شیخ بحث دارند. مستند مهم شیخ برای تعمیم همان روایات است.

لذا ایشان می گوید:

نعم! يمكن المناقشة في ما استدللّ به إلا أنك عرفت أن الشرط بمعنى الربط هو هو كما يتحقق في الربط الحاصل في ضمن العقد يتحقق في الالتزام الابتدائي...

یعنی محقق خوئی می فرماید ما از جهت معنای عرفی و ارتکاز ذهنی، ربط را بر ابتدائی و ضمنی تطبیق می دهیم. این را عرفاً قبول داریم. اما اگر شیخ بخواهد از باب آن روایات این مطلب را گردن ما بگذارد، این را بحث داریم.

از همین تحلیل بنده معلوم می شود که آن اشکالی که ما آن جا به ایشان وارد کردیم، این جا هم خیلی واضح است. شما در معاطاة محکم گفتید که ربط فقط ضمنی است! بعد دوباره اول خیارات گفتید ضمنی است. بعد هم گفتید ربطِ ضمنی است. الان این جا می خواهید بفرمایید که ربط است و ربط هم در همه اطلاق دارد!

ما مبنای ایشان را باید بررسی کنیم که شرط واقعا به معنای ربط است یا به معنای الزام و التزام است؟ چون بحث عرف و ارتکازات عرفیه و استعمالات است! و اگر به معنای ربط یا الزام و التزام بود ضمنی است یا استقلالی؟ در فرمایشات ایشان در مورد ضمنی و استقلالی بودن شرط، تعدد نظر هست.

تا بقیه ی فرمایشات ایشان را ببینیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.